

از قاجار تا پهلوی: ایران، ۱۹۳۰-۱۹۱۹

○ محمدقلی مجد

● ترجمه: محمد کریمی

۶۱

اشاره

پیش از این با آثاری از محمدقلی مجد آشنا شده بودیم. او از پژوهشگران حیطه تاریخ معاصر ایران به ویژه دوره پهلوی در آمریکا است که بیشتر آثار خود در این باره را با بهره از اسناد وزارت خارجه آمریکا تدوین کرده است. از آنجا که این اسناد تاکنون کمتر مورد استفاده محققین این حوزه بوده، آثار وی از جذابیت خاصی برخوردار است. در اینجا به معرفی یکی دیگر از آثار تازه انتشار یافته او درباره دوران انتقال سلطنت از قاجار به پهلوی و نقش اساسی انگلستان در به تخت نشاندن رضاشاه و تثبیت موقعیت او در این مسند و سرکوب مخالفان وی می پردازیم که یکی از حساس ترین دوره های تاریخ معاصر کشورمان است. کتاب از قاجار تا پهلوی: ایران، ۱۹۳۰-۱۹۱۹ در بهار امسال توسط انتشارات دانشگاه آمریکا و در ۴۶۲ صفحه منتشر شده است. فصل آغازین کتاب که خود در واقع معرفی مطالب هر فصل کتاب است، در اینجا ترجمه شده و پیش روی شماست.

در ۲۵ اوت ۱۹۴۱، نیروهای انگلیس و روس از غرب و شمال [به ایران] حمله بردند. ارتش ایران به سرعت از هم پاشید و رضاشاه پهلوی موفق نشد در سفارت انگلیس پناه بگیرد. در ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۱، شاه از سلطنت خلع شد و تهران را ترک کرد و روز بعد، پسرش، محمدرضا، شاه خوانده شد. در ۲۸ سپتامبر، شاه مخلوع و همراهانش بر عرشه یک کشتی انگلیسی راهی بمبئی و سپس موریس شدند.^۱ او سپس تقاضا کرد که به کانادا برود. در ۵ فوریه ۱۹۴۲، سفیر

MOHAMMAD GHOLI MAJD

FROM QAJAR TO PAHLAVI



IRAN, 1919-1930

آمریکا در تهران، لوئیز دریفس به وزارت خارجه این گونه تلگراف زد: «سفیر انگلیس به من اطلاع داد که دولت متبوعش به شاه سابق اجازه داده است از آفریقای جنوبی به سوی کانادا حرکت کند.»^۲ شاه سابق در راه کانادا در ژوهانسبورگ بیمار شد و دیگر نتوانست ادامه [راه] دهد. او در ۲۶ ژوئیه ۱۹۴۴ مرد. خلع رضاشاه با رقص و پایکوبی در خیابانها جشن گرفته شد. صحنه‌هایی که مشابه آنها در ۱۹۷۹ تکرار شدند؛ هنگامی که پسر رضاشاه و جانشینش مجبور به ترک [کشور] گردید. دریفس در ۱۸ سپتامبر ۱۹۴۱ این گونه می‌نویسد: «واکنش ایرانیان به خلع شاه تقریباً شکلی از حس رهایی و شادمانی است که عموماً با رفتن یک ستمگر رخ می‌دهد... این که هنوز یکی از اعضای خاندان تحقیر شده پهلوی بر تخت است مایه یأس بزرگ آنهاست و این درست در مقابل خشنودی حاصل آمده از گامهای مؤثر شاه جدید برای اصلاح بدیها و جبران نادرستی‌هاست.»^۳ انگلیسی‌ها نیز از تغییر اوضاع بسیار خشنود بودند. در اول اکتبر ۱۹۴۱، سفیر آمریکا در لندن به وزارت خارجه این گونه تلگراف می‌زند: «در جریان بررسی اوضاع جنگ در مجلس عوام در ۳۰ سپتامبر، آن گونه که در صورت جلسات رسمی پارلمان انگلیس آمده است، نخست‌وزیر این مطالب را درباره ایران ذکر کرد: و اما مسئله ایران. من اعتراضاتی را می‌بینم مبنی بر اینکه ما در ایران ضعیف و با تردید عمل کرده‌ایم. این بسیار مایه شگفتی من است. من کاری را سراغ ندارم که بهتر از این انجام شده باشد. ما بی‌آنکه تلفات جانی داشته باشیم، با سرعتی شگفت‌آور و با هماهنگی نزدیک با همپیمان روس خود، ریشه عناصر شرور در تهران را از جا کنده‌ایم؛ ما یک دیکتاتور را به تبعید فرستادیم، و یک پادشاه مشروطه روی کار آوردیم که ملتزم به اصلاحات و تغییراتی به شدت ضروری است که مدتهاست به تعویق افتاده‌اند؛ و ما امیدواریم که به زودی هم‌پیمان وفادار و جدید دولت و ملت کهن ایران را به مجلس معرفی کنیم که به دست بریتانیای کبیر و روسیه حاصل شده است، و این امر تا حدی مایه تسریع گامهایی بود که ما ناگزیر بودیم برداریم و ملت ایران را نه تنها در آزدیشان بلکه در تحولات آینده جنگ با ما همراه خواهد کرد. یقیناً کسی که بتواند بهانه‌ای برای منازعه در این باره بیابد، یک منتقد ایرادگیر است. قضیه ایران آنچنان که تاکنون رخ داده به نظر یکی از موفقترین اموری است که در جریان آن وزارت خارجه تاکنون درباره‌اش دغدغه داشته است و بسیار خوب به انجام رسیده است. ایران چندان مستحق رفتاری که از سوی نیروهای عادی و متخصص ما با آن صورت گرفت نبود.»^۴

«توجیه» انگلیس برای تهاجم به ایران و برکناری رضاشاه آن بود که وی طرفدار آلمان و یک دیکتاتور بود. اتهام طرفدار آلمان بودن او در معنای واقعی بی‌اساس بود. رضاشاه به دست انگلیسی‌ها روی کار آمده بود، قدرت را با همکاری و حمایت آنان حفظ کرده بود، و دست کم ۱۵۰ میلیون دلار ثروت خود را در بانکهای لندن ذخیره کرده بود، و به این ترتیب او یقیناً طرفدار آلمان نبود.^۵ علاوه بر این، رضاشاه پس از برکناری تحت حفاظت انگلیس قرار گرفت و به سرعت



رضا پهلوی در حال خروج از کشور

از ایران خارج شده، از خشم ملت خود در امان ماند. پسر ارشد او، محمدرضا، بر تخت نشاند. رضاشاه تا زمان مرگش در ژوئیه ۱۹۲۴، همراه با خانواده‌اش در رفاه در آفریقای جنوبی زیست و در این مدت به حسابهای بانکی‌اش در لندن و نیویورک دسترسی کامل داشت. چنین رفتاری شایسته یک شاه «طرفدار آلمان» نیست. علاوه بر این، همانطور که این پژوهش روشن خواهد ساخت، این ادعا نیز که رضاشاه از این جهت برکنار شد که یک دیکتاتور بود، به همین نسبت بی‌اساس است. انگلیسی‌ها که خود رضا را یاری کرده و قادر ساخته بودند که یک دیکتاتوری نظامی برپا کند، هم‌اکنون از این شکوه می‌کردند که او یک دیکتاتور بود! چرا ایران مورد تهاجم قرار گرفت؟ آن‌گونه که رویدادهای ۱۹۲۵ نشان داده بودند، انگلیسی‌ها به آسانی می‌توانستند به روشهایی دیگر در تاج و تخت تغییر ایجاد کنند. همانگونه که من در پژوهش دیگری مبتنی بر بایگانی اسناد وزارت خارجه ایالات متحده شرح داده‌ام، در اواخر دهه ۱۹۳۰ روشن بود که دیکتاتوری رضاشاه در حال فرو ریختن، و یک انقلاب و سقوط حکومت پهلوی محتمل بوده است. میزان پوسیده بودن حکومت از فروپاشی سریع ارتش و پلیس آن و از هم‌گسیختگی دستگاه دولت در پی یورش هویداست.^۶ هدف از یورش که به رهبری انگلیس صورت گرفت حفظ حکومت پهلوی و نهایتاً در دست نگهداشتن ایران بود. این اقدام به شکلی تحسین‌برانگیز به موفقیت انجامید. داستان رضاشاه، در آن هنگام که ۶۲ سال بعد از او، صدام حسین، دیکتاتور عراق، در پی یورشی



رضا پهلوی در موریس

به رهبری آمریکا سرنگون می‌شود، به شکل قابل توجهی روشنگر رویدادهاست. در هر دو حادثه، ارتشی که مردم را در وحشت فرو برده بود، عملاً در مقابل مهاجمان مقاومتی نمی‌کند. گارد ریاست جمهوری مخوف صدام، همانند ارتش رضاشاه در ۱۹۴۱ مضمحل شد. در هر دو حادثه، سقوط دیکتاتور با فریاد شادی تبریک گفته شد. شباهتها میان دو دیکتاتور فراتر از نحوه سرنگونی آنهاست. هر دو، قدرت را با یاری و حفاظت خارجی به دست آورده بودند؛ هر دو مردم خود را مرعوب و قصابی کرده بودند؛ هر دو درآمدهای نفتی کشورشان را با زندگی مرفه و انباشته کردن مبالغ کلان در بانکها، چپاول کرده بودند؛ و هر دو آنها

در آن هنگام که ادامه حکومتشان نامطلوب فرض شد، دور انداخته شدند. در حالی که در دوران منتهی به یورش، سخنهای بسیار درباره پول چپاول شده وجود داشت، به محض آنکه دیکتاتور ساقط شد، موضوع به ورطه فراموشی سپرده شد و دیگر سخنی از آن به میان نیامد. در هر دو قضیه دلایل ارائه شده برای یورش و «تغییر حکومت» آشکارا دروغین بودند. ادعاهای مربوط به نگرانی درباره سلاحهای کشتار جمعی صدام آشکارا غیرواقعی بودند چرا که این تسلیحات با تأیید دولت ریگان در اختیار عراق قرار گرفتند. هنگامی که همین تسلیحات در جریان جنگ ایران و عراق علیه نیروهای ایرانی و اکراد عراق به کار گرفته شدند، نه مخالفتی برخاست و نه محکومیتی صورت گرفت. علاوه بر این، از آنجا که صدام این تسلیحات را علیه نیروهای تحت رهبری آمریکا در جریان جنگ خلیج در ۱۹۹۱ استفاده نکرد، کمترین احتمالی وجود نداشت که او هیچ‌گاه جرأت آن را بیابد که آنها را علیه آمریکا و متحدانش به کار بگیرد. دلایلی که بعداً برای تهاجم به عراق عرضه شدند چندان بهتر نبودند. نگرانی تازه پیدا شده آنها درباره دیکتاتوری و سبعیت صدام درباره عراقی‌ها نیز به همین نسبت بی‌اعتبار بود. این «احساس همدردی» تازه بیان شده برای مصیبت وارده به عراقی‌ها باورکردنی نبود؛ چرا که آنها خود، صدام را در دهه ۱۹۷۰ به قدرت رساندند، و سپس سه دهه، خصوصاً در دهه ۱۹۸۰ از او حمایت و حفاظت کردند. در

مارس ۱۹۹۱، نیروهای آمریکایی در عراق پس از تشویق شیعیان و اکراد به قیام علیه صدام، به سادگی نگاه خود درباره صدام را به کسی که شیعیان و اکراد را قصابی کرده بود تغییر دادند. یک بدبین شاید مدعی شود که کل این ماجرا برای آن تدارک دیده شده بود تا صدام قادر شود دشمنان خود را سرکوب کرده و دوازده سال دیگر بر مسند قدرت باقی بماند. با توجه به اینکه صدام در ۲۰۰۳ دیگر تهدیدی برای کسی نبود، مگر مردم عراق، و با توجه به اینکه صدام هیچ نقشی در حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نداشت، چرا باید اراده بر حمله به عراق و برکناری او تعلق بگیرد؟ سقوط رضاشاه در ۱۹۴۱ می‌تواند روشنگر پاسخ این سؤال باشد. تا سال ۲۰۰۰ روشن شده بود که صدام حسین و سنی‌ها نمی‌توانند تا مدتی طولانی قدرت را در دست نگهدارند، و یک انقلاب اسلامی همانند نمونه ایرانی آن در راه بود. وخامت اوضاع حکومت عراق، همانند حکومت رضاشاه، از فروپاشی سریع آن در پی تهاجمی که به رهبری آمریکا رخداد، هویداست. حمله به عراق به رهبری آمریکا در ۲۰۰۳، همانند حمله به ایران به رهبری انگلیس در ۱۹۴۱، با هدف جلوگیری از یک انقلاب و حفظ کنترل کشور با جایگزین کردن دوستان شیعه و کرد در رأس قدرت رخ داد. دولت آمریکا با اطمینان از تجربه انگلیس در ۱۹۴۱ در ایران، به ماجرای مخاطره‌آمیز و نه چندان عاقلانه عراق دست یازید. کار در عراق بسیار سخت‌تر بود چون کل نظام باید تغییر می‌کرد. در ایران ۱۹۴۱، تنها مردی که در رأس بود برکنار شد. برخلاف غارت گسترده‌ای که در بغداد در آوریل ۲۰۰۳ در پی اشغال آمریکایی‌ها و همچنین به هنگام تسخیر همین شهر به دست انگلیسی‌ها در ۱۱ مارس ۱۹۱۷ رخ داد، در ۲۵ تا ۳۰ اوت ۱۹۴۱، در آن هنگام که حکومت تهران به کار خود پایان داد، غارت و چپاولی رخ نداد.^{۶۶}

خاورمیانه بعد از جنگ جهانی اول

آخرین فصل از تاریخ خاورمیانه با جنگ جهانی اول آغاز می‌شود که برای این منطقه تغییراتی را به ارمغان آورد که دست‌نیافتنی می‌نمودند. علاوه بر محو شدن امپراتوری عثمانی، تمام منطقه از هندوستان تا مصر، از جمله ایران (که تا پیش از نوامبر ۱۹۳۴ با نام Persia شناخته می‌شد)، عراق، سوریه، عربستان و فلسطین تحت اشغال و کنترل انگلستان درآمدند. با توافق پنهانی انگلیس، روسیه و فرانسه در مارس ۱۹۱۵ مبنی بر تقسیم امپراتوری عثمانی و ایران، متفقین چهره خاور نزدیک را برای خود شکل دادند. طی قرارداد جداگانه‌ای میان بریتانیای کبیر و روسیه، تقسیم‌بندی ۱۹۰۷ ایران میان انگلیس و روسیه جای خود را به تصرف مناطق نفت‌خیز تازه اکتشاف شده در جنوب از سوی انگلیس داد. در عوض وعده قسطنطنیه و داردانل به روسیه داده شد. انگلیس اندکی پس از این توافق و در پی پیروزیهایش در جنوب عراق در آوریل ۱۹۱۵، سهم خود از ایران را اشغال

کرد، و روسیه هم سهم خود در توافق ۱۹۱۵، یعنی نیمه شمالی را تصرف کرد. تا مارس ۱۹۱۶، بخش دوفاکتوی ایران میان روسیه و انگلیس نیز تصرف شد. قرارداد سایکس - پیکو در می ۱۹۱۶ تقسیم فلسطین و سوریه بزرگ میان بریتانیای کبیر و فرانسه را نهایی ساخت. بریتانیای کبیر پس از انقلاب بلشویکی و خروج روسیه از ایران و در پی تصرف عراق، نیمه شمالی ایران را نیز اشغال کرد. و تا هنگامی که ترکیه شکست خورده در اکتبر ۱۹۱۸ برای صلح اقامه دعوا کرد، بریتانیای کبیر کنترل منطقه وسیع هندوستان تا مصر را در دست داشت، که بی تردید یکی از بزرگترین استیلاهای استعماری تاریخ معاصر است.^۸ در حالی که تمام منطقه در اثر جنگ ویران شده بود، شاید بزرگترین خسارت گریبانگیر ایران شد که قحطی ۹ تا ۱۱ میلیون نفر، یا حدود نیمی از جمعیت آن را قربانی کرد.^۹ تردیدی نیست که این قحطی که ویرانی جامعه ایران را به همراه داشت، کار انگلیس را در به دست آوردن و نگهداشتن کنترل ایران در دهه‌های بعد تسهیل کرد. در جریان جنگ جهانی اول، بریتانیای کبیر و فرانسه فکر ایجاد «دولت - ملت‌های جدید» را در خاورمیانه در سرپرورانده بودند. در حالی که جمهوری فرانسه در سوریه و لبنان حکومت‌های موروثی جدید تأسیس نمود. در کشورهای ایران، عراق، اردن و عربستان سعودی سلطنت‌های موروثی جدید تأسیس نمود. در کشورهای عربی، سلاطین جدید از میان آن دسته از شیوخ سنی عرب بیرون آمدند که در جریان جنگ جهانی اول به انگلیس کمک کرده بودند. ابن سعود پادشاه عربستان سعودی تازه تأسیس شد.^{۱۰} شیخ دیگری از عربستان، پادشاه اردن هاشمی شد، و همزمان عموزاده او پادشاه عراق هاشمی در ۱۹۲۱ گردید. علاوه بر آنکه برعراق غالباً شیعه یک سنی تحمیل شده بود، مرزهای شمالی عراق نیز کاملاً در استبداد به سر می‌بردند. گزارش کنسول آمریکا از بغداد در ۲۸ فوریه ۱۹۲۱، دربردارنده این مشاهدات است: «بر اساس پیمان سِوَر [Sevre] اجباراً در اینجا یک خط کشیده شده است که منطقی و یا باثبات به نظر می‌رسد. مرزهای شمالی بین‌النهرین کاملاً در استبداد به سر می‌برند و نیم میلیون کرد تحت سلطهٔ عربها هستند، و به این جهت شرایطی به وجود آمده است که نگهداشتن آن به نیروی دائمی نیاز دارد.»^{۱۱} پادشاهی هاشمی در عراق به پایانی خوشونت‌بار در ۱۹۵۸ انجامید. پادشاهی پهلوی در ایران نیز بیست سال بعد به همان سرنوشت همتای عراقی خود دچار شد.

ایران تلاش کرد دعاوی خود را در کنفرانس صلح ورسای مطرح کند، ولی ناکام ماند. تلاشهای آمریکایی‌ها نیز برای استماع دادرسی ایران در این کنفرانس با مخالفت مصرانه انگلیس مواجه شد و حاصل آن تنها چند مکاتبه مختصر میان وزیر خارجه ایالات متحده، رابرت لسنینگ و وزیر خارجه انگلستان، لرد بالفور بود.^{۱۲} ناسازگاری آشکار میان بریتانیای کبیر و ایالات متحده هنگامی آغاز شد که قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ میان انگلیس و دولت ایران به امضا رسید و به پیامد آن بریتانیای کبیر رسماً کنترل امور نظامی و مالی ایران را به دست گرفت. این تنش هنگامی به شدت رو به وخامت

نهاد که قرارداد نفتی سان رمو در آوریل ۱۹۲۰ به امضا رسید و نفت خاورمیانه، با حذف آشکار ایالات متحده، رسماً میان بریتانیای کبیر و فرانسه تقسیم گردید. نقش ناسازگاری انگلیس و آمریکا و دیپلماسی [منبعث از آن] در شکل دادن سرنوشت خاورمیانه پس از جنگ جهانی اول به شکل قابل ملاحظه‌ای عموماً نامکشوف باقی مانده است. بنیادی‌ترین منبع تنش، سوءظن آمریکا به بریتانیای کبیر برای به انحصار درآوردن منابع نفتی منطقه و کنار گذاشتن شرکتهای نفتی آمریکایی از عراق و ایران بود. در اینجا بود که ناگهان موجی از فعالیت دیپلماتیک و تبادل مکاتبات از می ۱۹۲۰ تا فوریه ۱۹۲۱ پدید آمد و مذاکراتی قابل توجه میان دولت‌ها و همچنین شرکتهای نفتی آمریکایی و انگلیسی صورت گرفت. تا فوریه ۱۹۲۱، شکلی از یک «تفاهم نفتی» میان انگلیس و آمریکا به وجود آمده، تنش‌ها به کلی پایان یافته بودند. این تفاهم نفتی در می ۱۹۲۱ نهایی شد. با این تفاهم، بریتانیای کبیر تصمیم گرفت به شرکتهای نفتی آمریکایی در عراق «در باز» و «فرصت برابر» اعطا کند. در مقابل، ایالات متحده به طور ضمنی استیلاي انگلیس بر ایران و انحصار نفت آن را به رسمیت شناخت.^{۱۳} از آنجا که مورخین به قرارداد اوت ۱۹۰۷ انگلیس و روسیه بسیار پرداخته‌اند، اهمیت قرارداد نفتی انگلیس و آمریکا در شکل دادن سرنوشت ایران (و عراق) ناشناخته باقی مانده است. به محض آنکه در ۱۹۰۸ در «منطقه بیطرف» ایران نفت کشف شد، قرارداد ۱۹۰۷ به کاغذ پاره تبدیل شد و تا ۱۹۱۴ از صحنه عمل خارج شد و از این رو در مارس ۱۹۰۸ مورد «بازنگری» قرار گرفت.^{۱۴} در مقابل، سازش میان انگلیس و آمریکا نقشی تعیین‌کننده در شکل دادن سرنوشت ایران ایفا کرد. واکنش نشان ندادن آمریکا به کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ در ایران، در تمایز کامل با چیزی بود که درباره قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس و ایران رخ داد، و توضیح آن در تفاهم نفتی میان آنها نهفته است. همانطور که اشاره شد، بریتانیای کبیر، علاوه بر ایجاد پادشاهی‌های جدید در کشورهای عرب، در ایران نیز با ساقط کردن سلسله قاجاریه که از دهه ۱۷۸۰ حاکم بودند و جایگزین کردن سلسله پهلوی (۱۹۷۹-۱۹۲۵) به جای آنها، یک پادشاهی جدید ایجاد کرد. همانطور که در این کتاب توضیح داده شده است، مهندسی انگلیس برای پادشاهی در ایران با موافقت آمریکا به وقوع پیوست. این اوضاع تا دخالت نظامی آمریکا در خاورمیانه چه به هنگام جنگ جهانی دوم و چه پس از آن ادامه یافت؛ «دریافته» رئیس‌جمهور [امریکا] در ۱۰ مارس ۱۹۴۲ این امر را نشان می‌دهد: «آقای استتینیوس [Stettinius] عزیز: از آنجا که من دریافته‌ام دفاع از دولت ایران برای دفاع از ایالات متحده حیاتی است و به منظور قادر ساختن شما به انجام هماهنگی با دولت ایران برای اعطای وام، بدین وسیله اختیارات مربوطه به عنوان مسئول اعطای وام طی دستور اجرایی شماره ۸۹۲۶، مورخه ۲۸ اکتبر ۱۹۴۱، به شما واگذار گردید. ارادتمند شما، فرانکلین د. روزولت.»^{۱۵} سلسله پهلوی که مورد حمایت آمریکا بود، به شدت نامحبوب باقی ماند و پیوسته به حمایت و دخالت خارجی برای دوام در

از قاجار تا پهلوی: ایران، ۱۹۳۰-۱۹۱۹

قدرت نیازمند بود، همانگونه که این امر در کودتای انگلیسی-آمریکایی ۱۹۵۳ برای بازگرداندن دومین شاه پهلوی به قدرت، آشکارا نشان داده شد...

ایجاد سلطنت پهلوی، ۱۹۲۵-۱۹۱۹

این کتاب قصد دارد با استفاده از اسناد وزارت خارجه ایالات متحده، تاریخ ایران از ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۰ را ارائه کند، یعنی دهه آغازین روابط ایران و آمریکا، و دوره‌ای پر حادثه که در آن سلسله



قاجار سقوط کرده، سلسله پهلوی به قدرت می‌رسد. این تحقیق به دو بخش تقسیم می‌شود. فصل‌های ۲ تا ۱۰ بیانگر زمینه‌های تأسیس سلطنت پهلوی است. فصل‌های ۱۱ تا ۱۵ بیانگر نحوه استحکام یافتن سلسله جدید است. درباره ایران سالهای ۱۹۳۰-۱۹۱۹ تاریخ مفصلی مبتنی بر بایگانی اسناد متقن و به زبان انگلیسی وجود ندارد. امید است که این کتاب به شکلی بتواند این خلأ را پر کند. علاوه بر این، به جهت نفع آمریکا در نفت ایران و حضورش به واسطه مشاوران، قضیه عتیقه‌جات، و راه‌آهن، اسناد دیپلماتیک آمریکا درباره ایران در سالهای ۱۹۳۰-۱۹۱۹ بسیار غنی است؛ حتی اگر منافع آموزشی و

و ثوق الدوله

میسونری پرسابقه آنها را در نظر بگیریم. برخی از این اسناد را من در پژوهش‌های پیشین استفاده کرده‌ام، لکن حجم بسیاری از آنها نامکشوف باقی مانده است. در ژوئیه ۱۹۱۸، بریتانیای کبیر کابینه حسن و ثوق الدوله را به قدرت رساند و در فاصله اوت تا دسامبر ۱۹۱۸ چندین بار تلاشها برای ساقط کردن آن را ناکام گذاشت.^{۱۶} تا ژانویه ۱۹۱۹، موقعیت کابینه «نامتزلزل» به نظر می‌رسید. فصل دوم به شرح دوام یکپارچگی کابینه و ثوق الدوله، بررسی متن و اعلام قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ ایران و انگلیس و واکنش‌های متعاقب آن می‌پردازد. مردم ایران با دانستن مخالفت آمریکا با قرارداد ایران و انگلیس جسارت بسیار یافته و در صدد مبارزه با کابینه برآمدند. ناخشنودی رو به تزاید آمریکا از توافق نفتی سان رمو میان انگلیس و فرانسه در آوریل ۱۹۲۰، اعتراض کنگره و گزارش ویلسون، رئیس‌جمهور، به کنگره درباره نفت در می ۱۹۲۰، ایرانیان را جسارت بسیار

بخشیده بود.^{۱۷} رویارویی با مقاومت مردمی رو به رشد، و از دست دادن کنترل استانهایی چون گیلان و آذربایجان، وثوق‌الدوله را به استعفا و فرار از کشور در ژوئن ۱۹۲۰ واداشت. فصل سه به موشکافی کابینه او می‌پردازد. در پرتو حوادث بعدی، روشن است که قرارداد انگلیس و ایران که نکوهش فراوان شد، از آن جهت که دولت وثوق‌الدوله همه آن چیزهای بود که میان ایران و دیکتاتوری نظامی قرار گرفت، معامله‌ای مطلوب بود. همچنین روشن است با آن که دولت آمریکا مایه ناکامی این قرارداد شده بود، به سرعت ایران را در اختیار انگلیس گذاشت. کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ سرآغاز یک دیکتاتوری نظامی تقریباً شصت‌ساله بود، که در نتیجه آن راه برای انقلاب ۱۹۷۹ هموار شد. کابینه‌های موقتی مشیرالدوله و سپهدار (ژوئن ۱۹۲۰ تا فوریه ۱۹۲۱)، که در فصل چهارم تشریح شده‌اند، همزمان شدند با مذاکرات گسترده انگلیس و آمریکا که در جریان آن یک تفاهم نفتی حاصل گردید.^{۱۸} تفاهم با ایالات متحده قضیه قرارداد انگلیس و ایران را در پی داشت: بریتانیای کبیر آزاد بود تا با تأسیس یک دیکتاتوری نظامی که با کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ انجام گرفت، کنترل مؤثرتر ایران را به دست آورده، حفظ کند. این که افزایش مخالفت با کابینه سپهدار در پاییز ۱۹۲۰ باعث تسریع کودتا گردید، جای بحث دارد زیرا زمان وقوع کودتا به گونه‌ای در نظر گرفته شده بود که با انتقال قدرت از دولت ویلسون به هاردینگ همزمان باشد. انگلیسی‌ها علیرغم تفاهم نفتی، اهل خطر کردن نبودند. «قضیه گدس» در دوران پیش از کودتا بخشی از یک نقشه استادانه برای پیشی جستن بر واکنش خصمانه احتمالی آمریکان نسبت به کودتا بود، که البته به شکلی تحسین‌برانگیز به موفقیت انجامید.^{۱۹}

فصل پنج به شرح کودتا می‌پردازد که در دوره تازه‌ای از تاریخ ایران آغاز شد. این کودتا یک افسر گمنام قزاق، کلنل رضا را به قدرت رساند، که «فرمانده کل» شد، و اندکی بعد وزیر جنگ. این فصل اوضاع بعد از کودتا، از جمله بازداشت افراد برجسته را نیز تشریح می‌کند. در فاصله ۳۰ ماهه میان اجرای کودتا تا انتصاب رضا به نخست‌وزیری (فوریه ۱۹۲۱ تا اکتبر ۱۹۲۳)، رضا در عین تسلط بر شش وزارتخانه، وزیر جنگ نیز باقی ماند. در جریان آمد و رفت کابینه‌های «جوراجور» بود که بنیانهای یک دیکتاتوری نظامی نهاده شد. با کمک انگلیسی‌ها یک ارتش بزرگ پایدار تأسیس شد که کنترل دولت را به نقاط دوردست گسترش داد و به سلاحی مخوف علیه مخالفان وزیر جنگ تبدیل گشت. همانطور که در فصل ششم شرح داده شده است، ستیز تعیین‌کننده میان قوام‌السلطنه، نخست‌وزیر، و رضا در پاییز ۱۹۲۲ رخ داد که طی آن رضا با پشتیبانی ارتش پیروز شد. به واسطه پشتیبانی ارتش، برای شاه که در اکتبر ۱۹۲۳ تهدید شد که وی را به نخست‌وزیری برگزیده، کشور را ترک کند، ممانعت از ترفیع مدام وزیر جنگ ناممکن بود. در مارس ۱۹۲۴، اندکی پس از احراز نخست‌وزیری در عین تصدی وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا، رضا تلاش

کرد ایران را به یک جمهوری تبدیل کرده، خود رئیس‌جمهور آن گردد. این ناکامی که در فصل تشریح شده است، ایرانیان را بر آن داشت تا تلاش کنند خود را از دست دیکتاتوری تازه‌نصب



شیخ خزعل

شده برهانند. رضا با دخالت نظامی، شبیه آنچه که در اکتبر ۱۹۲۲ رخ داد، بر مسند باقی ماند، لکن تا ژوئن ۱۹۲۴ مخالفت با حاکمیت دوام یافته او رو به افزایش گذاشت و حملات روزنامه‌ها پیوسته برجسته‌تر می‌شد. تا ژوئیه ۱۹۲۴، روشن بود که رضا به دردمس افتاده است. من گزارش مستندی از قتل معاون کنسول آمریکا در تهران در ۱۸ ژوئیه ۱۹۲۴ ارائه کرده‌ام.^{۲۰} این قتل بهانه مناسبی به دست رضا داد تا حکومت نظامی اعلام کند و مخالفتش را بازداشت نماید، و به این ترتیب در قدرت باقی بماند. قضیه شیخ محمره و «آزادسازی» عربستان (خوزستان) در فصل هشت بیان شده است. اندکی پس از قضایای «جمهوری خواهی» و

ایمبری [Imbrie]، معلوم شد که کل نمایش را انگلیسی‌ها برای تقویت موقعیت متزلزل رضا روی صحنه برده‌اند. در نوامبر ۱۹۲۴، رضا اردوکنشی نظامی علیه شیخ متمرّد محمره (شیخ خزعل)، از تحت‌الحمایگان قدیمی انگلیس را که در صدد جنگ با دولت ایران برآمده بود، فرماندهی کرد. در پی یک «جنگ تلگرامی» شیخ «تسلیم» شد و تقاضای «عفو» کرد که از آن نیز برخوردار گردید. در آوریل ۱۹۲۵، شیخ بیچاره فریب خورده، از بصره بازگشت؛ دستگیر و روانه تهران گردید. واگذاری شیخ محمره بخشی از سیاست انگلیس برای قربانی کردن «قبیله سالاران کوچک» به نفع دولت مرکزی و به رهبری رضا بود. فصل هشت با تشریح نابسامانی نظامی در جنوب ایران و قتل کاکس [Cox] به پایان می‌رسد. این قتل اندکی پس از کشتن ایمبری رخ می‌دهد و پاسخ انگلیس در این باره «اطلاعات ضمنی جالبی» درباره دیپلماسی انگلیس به دست می‌دهد. رضا بلافاصله پس از بازگشت از جنوب بار دیگر تلاش کرد شاه غایب را مخلوع و خود نایب‌السلطنه شود. ناکامی در نایب‌السلطنه شدن در فوریه ۱۹۲۵، که در فصل نهم تشریح شده است، بیش از پیش رضا را

تضعیف کرد و موری [Murray] را بر آن داشت نتیجه بگیرد کار او «تمام» شده است. البته روشن شد پیش‌بینی مرگ قریب‌الوقوع رضا موضوعی اغراق شده بوده است. اما در پی بهبود مختصر اوضاع در فاصله آوریل تا ژوئن ۱۹۲۵، رضا تا اوت ۱۹۲۵ دوباره به دردسر افتاده مجبور می‌شود دوباره به شاه تلگراف بزند و از او بخواهد به ایران بازگردد. اعلام بازگشت شاه پاسخ استاندارد انگلیس را در پی داشت، یعنی ایجاد یک «بحران» با برپا کردن شورش‌های شهری. اما پیش از این «بلوای نان» در سپتامبر ۱۹۲۵ بیش از پیش موقعیت رو به ضعف رضا و ضرورت اقدامات جدی برای نگهداشتن او در قدرت را نشان داده بود. بدینسان بر تخت نشاندن او حرکتی تدافعی برای حفظ او در قدرت بود. همانطور که در فصل دهم تشریح شده است، روشن می‌شود که تا امنیت جایگاه رضاشاه فراهم نمی‌آمد، حفظ او در قدرت سخت و سخت‌تر می‌گردید. از این رو «نهضت ملی» برای انقراض سلسله قاجار و «برگزیدن» رضا پهلوی به عنوان شاه پیش آمد. از آنجا که این اقدام سومین تلاش برای نگه داشتن رضا در رأس حکومت بود، درس‌های آموخته شده از «نهضت جمهوری خواهی» و قضیه نیابت سلطنت به خوبی به کار گرفته شدند. این فصل نمونه‌هایی از گزارش‌های دیپلماتیک آمریکا درباره نقش انگلیس در به وجود آوردن رضاشاه پهلوی را ارائه می‌نماید. فرانسوی‌ها نیز ناخرسندی خود از موفقیت انگلیسی‌ها در به تخت نشاندن مهره خود را ابراز می‌دارند. این فصل با شرح مراسم تاجگذاری برای شاه جدید به پایان می‌رسد.

استحکام یافتن سلطنت پهلوی، ۱۹۳۰-۱۹۲۶

بخشهای غیرنظامی حکومت پهلوی نیز به دست ارتش به وجود آمد و روشن است که قدرت رضاشاه بر بنیانی بسیار ضعیف قرار داشت. در ژانویه ۱۹۲۶، اندکی پس از ظهور رضاشاه، مسئول آمریکایی مالیه ایران، آرتور چستر میلسپو، به گروهی از وزیران گزارش بلندی از فساد در ارتش ایران می‌دهد. این گزارش، که در فصل یازدهم تشریح شده است، تصویری تکان‌دهنده از اوضاع ارتش به دست می‌دهد و خبر از دردسر در شرف وقوع می‌دهد. همانطور که میلسپو پیش‌بینی کرده بود، شورش‌هایی جدی در خراسان و آذربایجان در تابستان ۱۹۲۶ آغاز شد. علاوه بر این [مخالفتها] در کردستان نیز برپا بود، و در پی اینها توطئه‌ای جدی در درون ارتش برای قتل رضاشاه، یعنی دسیسه پولادین، در آخرین دقیقه کشف گردید. مجازات شایسته به شورشیان داده شد و دسیسه‌چینان لرزانی پایه‌هایی را که تخت رضاشاه بر آن استوار بود، دست کم گرفتند. جایگزینی وزرا و «بحران‌های» متوالی کابینه و ترمیم‌ها در سال‌های ۲۷- ۱۹۲۶ حکایت از بی‌ثباتی وضعیت سیاسی می‌کرد. حتی مجلس ششم که به شیوه پهلوی «انتخاب» شد، و در ژوئیه ۱۹۲۶ افتتاح گردید، نشانه‌هایی از مستقل بودن از اراده شاهانه را نشان می‌داد. خرقه بیزانسی و سیاست خنجرنشان، و همچنین قتل مدرس



میلسپو

در فصل دوازدهم تشریح شده‌اند. پاسخ به اوضاع بحرانی، انتصاب کابینه‌ای در فوریه ۱۹۲۷ بود که اسماً زیر نظر نخست‌وزیری مستوفی‌الممالک بود، لکن تمام اختیارات اجرایی در «مثلث زمامداری» سه وزیری که مستقیماً پاسخگوی شاه بودند، متمرکز بود؛ و البته کنترل ارتش و ابزارهای امنیتی در کف شاه باقی ماندند. انتصاب «مثلث زمامداری» نشانه آغاز استحکام سلطنت پهلوی بود. در حالی که نخست‌وزیران تغییر می‌کردند، مثلث زمامداری مشتمل بر تیمورتاش، فیروز و داور بر مسند باقی می‌ماندند. در ۱۹۲۹ فیروز برکنار و بازداشت شد، در حالی که دو نفر دیگر به کار خود ادامه دادند. عزل میلسپو در ژوئن ۱۹۲۷ پیش از پیش بر بدنامی و ناخرسندی گسترده از حکومت پهلوی افزود. اندکی پس از

تغییرات قضایی در می ۱۹۲۷، که طی آن روحانیون از کنترل دستگاه قضایی محروم شدند و از وزارت عدلیه برکنار شدند، قضیه میلسپو بیش از پیش بر مخالفت روحانیون افزود. قرارداد اکتبر ۱۹۲۷ روسیه و ایران و اعطای امتیاز ماهیگیری در خزر به روسیه همچنان مایه تحریک دشمنی مردم و روحانیون علیه حکومت گردید. در پی این امر قانون ثبت املاک در فوریه ۱۹۲۸ مطرح گردید که بار دیگر از قدرت و حیات روحانیت شیعه کاست. حکومت افزون بر افزایش سرکوب، در ۱۹۲۸ با ایجاد «احزاب سیاسی» تصنعی، که پیشگامان احزاب سیاسی مشابه خود در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بودند، واکنش نشان داده بود. در اندک زمانی تا ژانویه ۱۹۲۸، یک دیکتاتوری ستمگر به وجود آمده بود و حکومت پهلوی آماده بود تا مخالفانش را، که روحانیون شیعه مهم‌ترین آنها بودند، خرد کند. ریشه دواندن بی‌اعتمادی و خصومت دو طرفه میان روحانیون شیعه و حکومت پهلوی در فصل سیزدهم تشریح شده است. بسیاری باور داشتند که رضاشاه بهایی است، و ظن روحانیون با سوء رفتار نسبت به علماء و انتصاب بهاییان به سمتهای مهم دولتی بیش از پیش افزوده می‌گشت. در ۲۴ مارس ۱۹۲۸، در حادثه‌ای که احتمالاً در تاریخ ایران سابقه نداشت، رضاشاه در حرم مطهر قم سیلی سختی بر

چهره یک روحانی برجسته شیعه می‌نشانند. در پی انتخابات مجلس هفتم در تابستان ۱۹۲۸، حکومت، حرکت خود را علیه مخالفان روحانی آغاز کرده بود، از آن جمله مدرس؛ که بازداشت و تبعید او در پی شکستش در انتخابات در فصل سیزدهم بیان شده است. در دسامبر ۱۹۲۸، مجلس متمم قانون ثبت املاک و پس از آن شاه بیت حمله به روحانیت شیعه، یعنی «قانون اصلاح لباس» را تصویب کرده بود. این قانون همه مردان را ملزم می‌کرد که به جای فینه یا عمامه «کلاه پهلوی» بر سر کنند و به جای عبا، سنتی ایرانی کت‌های سبک اروپایی بپوشند. زنان ملزم شدند در میان عموم چهره خود را عیان کنند. این اقدامات باعث مخالفت شدید روحانیت شیعه و متدینین گردید. در مقابل، دولت تا تابستان ۱۹۲۹، حقیقتاً یک حکومت رعب علیه روحانیت به راه انداخت و در سرکوب مخالفت آشکار آنها موفق شد. با خواندن اسناد می‌توان عمق خصومتی را که پیروزمندان انقلاب اسلامی ۱۹۷۹، نسبت به حکومت پهلوی از خود نشان دادند و نیز دیدگاه آیت‌الله خمینی نسبت به شخص رضاشاه را، که در عصر او یک طلبه جوان بوده است، فهمید. تحولات افغانستان در ۱۹۲۸ که اقدامات مشابه در آن به بروز مقاومت انجامیده و شاه افغان را وادار به فرار از کشور خود نمود، نشان‌دهنده این است که یقیناً در ایران نیز مشکل جدی وجود داشته است. مقاومت در برابر «اصلاحات» از جمله شورش‌های ایلی گسترده در ۱۹۲۹، در فصل چهاردهم بیان گردیده‌اند. مهم‌ترین این شورش‌ها، شورش قشقایی بود که ارتش آن را با سختی سرکوب کرد. «آرام‌سازی» مناطق قومی نیازمند شماری از اقدامات خشونت‌بار بود؛ از آن جمله کوچ اجباری لرها به مناطق دوردست در سال‌های ۱۹۲۹-۳۰، که این موارد نیز در فصل چهاردهم آمده‌اند. تا ۱۹۳۰ مخالفت آشکار ایلات سرکوب شده بود و تعداد زیادی از سران ایلات کشته یا اعدام شده بودند. حکومت پهلوی علاوه بر بازداشت شمار زیادی از روحانیون و رهبران ایلات، آن دسته از شخصیتها را که به نظر می‌رسید ظرفیت خصومت‌ورزی دارند زندانی و سرکوب کرده بود، که شناخته شده‌ترین آنها فیروز و صارم‌الدوله بودند. حتی تیمسار حبیب‌الله شیبانی، افسری که بیشترین سهم را در سرکوب شورش‌های کردستان و فارس برعهده داشت و رئیس پلیس تهران بود، از حبس و بی‌آبرویی در امان نبود. به زودی حکومت گسترده رعب، مرگ بسیاری را در پی داشت و قربانیان زیادی گرفت.^{۲۱} رضاشاه که اسماً یک پادشاه مشروطه بود، قوه مقننه و تمام شاخه‌های دولت را در کنترل داشت. او در شخص تیمورتاش، وزیر دربار، خدمتگزاری توانا و مشتاق داشت. تا دسامبر ۱۹۳۰، که این کتاب با آن پایان می‌یابد، رضاشاه پنج سال است که بر تخت است و مخالفان آشکار سرکوب شده‌اند. همانطور که سفیر آمریکا اشاره کرده است تا ۱۹۳۱ تاج و تخت رضاشاه ایمن‌تر از هر زمانی است. او در واقع در اوج قدرت خود است. از آن پس، اوضاع رو به وخامت می‌نهد و آنگاه که حکومت پهلوی در آستانه سقوط قرار می‌گیرد، با تهاجمی که به رهبری انگلیس در اوت ۱۹۴۱ رخ می‌دهد، نجات می‌یابد.

از قاجار تا پهلوی: ایران، ۱۹۳۰-۱۹۱۹

پانوشتها

- 1- Mohammad Gholi Majd, *Great Britain and Reza Shah: The Plunder of Iran, 1921-1941*. University Press of Florida, 2001, 376-382.
- 2- Dreyfus, telegram, 891.001P15/221, February 5, 1942.
- 3- Dreyfus, telegram, 891.00/1777, September 18, 1941
- 4- Winant, telegram 4653, 891.00/1791, October 1, 1941.
- ۵- رضاشاه در زمان خلع خود، یکی از ثروتمندترین مردان جهان بود. بنابر اسناد وزارت خارجه آمریکا، او معادل ۵۰ میلیون دلار ثروت در بانک‌های تهران، ۱۸ میلیون دلار در بانک‌های نیویورک و دست کم ۱۰۰ میلیون دلار در بانک‌های لندن داشت. او همچنین مبلغ نامعلومی نیز در بانک‌های سوئیس داشت. منبع اصلی درآمد او انتقال بخشی از درآمدهای نفتی ایران به حساب‌های بانکی شخصی او به بهانه خرید تسلیحات بود. برای بررسی فصل و مستند، ببینید: Majd, *Great Britain and Reza Shah*, 267-330.
- او همچنین حدود ۷۰۰۰ هزار روستا و دهکده را از آن خود ساخته بود، و بخشهای وسیعی از ایران به املاک شخصی او تبدیل شده بودند. ببینید: Mohammad Gholi Majd, *Resistance to the shah: Landowners and Ulama in Iran*. University Press of Florida, 2000, 33-71.
- 6- Majd, *Great Britain and Reza Shah*, 365-376.
برای گزارش یک شاهد عینی حوادث در رشت در پی تهاجم روسیه به شمال ایران، ببینید: Majd, *Resistance to the shah*, 19-24.
- ۷- گزارش مفصل کنسول آمریکا، اسکار اس. هایزر، درباره غارت در بغداد در ۱۰ و ۱۱ مارس ۱۹۱۷، و پاسخ انگلیسی‌ها در این باره در این اثر آمده‌اند: Mohammad Gholi Majd, *Iraq in World War I: From Ottoman Rule to British Conquest*. University Press of America, 2006, 305-307.
- درباره غارت در بصره در ۲۲-۱۷ نوامبر ۱۹۱۴، در جریان تسخیر این شهر به دست انگلیسی‌ها، ببینید: همان منبع، صفحات ۸۵-۸۸.
- 8- Majd, *Iraq in World War I*. Mohammad Gholi Majd, *Persia in world war I and Its Conquest By Great Britain*. University Press of America, 2003.
نیز ببینید: David R Woodward, *Hell in the Holy Land: First World War in the Middle East*. University of Kentucky Press, 2006.
- 9- Mohammad Gholi Majd, *The Great Famine and Genocide in Persia, 1917-1919*. University Press of America, 2003.
- ۱۰- درباره اتحاد این سعود با انگلیسی‌ها، ببینید: Majd, *Iraq in World War I*, 276.
- 11- Owens, dispatch 49, 800.6363/245, February 28, 1921.
- 12- Mohammad Gholi Majd, *Oil and the Killing of the American Consul in Tehran*. University Press of America, 2006, 5.
- 13- Majd, *Oil and the Killing of the American Consul in Tehran*, 59-98.
- 14- Majd, *Persia in World War I*, 11-30.
- 15- Franklin D. Roosevelt to Stettinius, Letter, 891.20/133, March 10, 1942.
- 16- Majd, *Persia in World War I*, 263-275.
- 17- Majd, *Oil and the Killing of the American Consul in Tehran*. 33-37.
- 18- Majd, *Oil and the Killing of the American Consul in Tehran*. 77-96.
- 19- Majd, *Oil and the Killing of the American Consul in Tehran*. 45-55.
- 20- Majd, *Oil and the Killing of the American Consul in Tehran*. 239-320.
- 18- Majd, *Great Britain and Reza Shah*, 171-207.